شب شهادت امام رضا(ع) توفیقی دست داد و به همراه چند تن از نویسندگان به دیدار رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای رفتم. می کوشم دریافتهای خود را از این دیدار مکتوب کنم. نمی خواهم خاطره بنویسم، شاید در میان مباحث به خاطره هم بپردازم. و حرفهای دیگری که ترجیح می دهم در جای خودش بنویسم. از اینجا شروع می کنم که:

مدتها بود که درباره امام علی(ع) مطالعه میکردم تا اگر جایی تلنگری خورد، بر همان اساس طرحی داستانی بنویسم و این طرح را مبنای پژوهش و مطالعه و مشورت با اندیشمندان قرار دهم تا وقتی احساس غنا کردم، شروع به نوشتن کنم.

ناگفته نماند که ریشه فکر نوشتن درباره امام علی(ع) به توصیه سید مهدی شجاعی برمی گردد. از عادتهای سید مهدی در نوشتن همین است که وقتی درباره موضوعی مشغول نوشتن می شود، به هر نویسنده ای که برمی خورد، توصیه می کند در مورد همان موضوع بنویسند.

نویسندگان معمولا عادت دارند، سوژه خود را پنهان کنند و تا وقتی رمان کامل نشده درباره اش با کسی حرف نمی زنند تا هم خواننده را غافلگیر کنند و هم سوژه آنها بکر و دست نخورده بماند که مبادا نویسنده دیگری به آن بپردازد و بازار رمان او را کساد کند.

سید مهدی به خلاف این رسم قدیم رفتار می کند و من این نکته را در زمان نگارش رمان سقای آب و ادب دریافتم. شجاعی درست در میانه نگارش رمان بود که به ابوالفضل زروئی توصیه کرد رمانی درباره حضرت ابوالفضل بنویسد. زروئی به این توصیه عمل کرد و حاصل آن کتاب ماه به روایت آه بود. این عادت شجاعی نیز از آموزه های دینی سرچشمه می گیرد که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. فقط همین اندازه اشاره می کنم که دهش موجب کاستی نمی شود که بر انسان می افزاید.  
وقتی سید مهدی توصیه کرد درباره امام علی(ع) رمان بنویسم، دریافتم که خودش به همین کار مشغول است.

چند کتاب جدی درباره امام و دوره تاریخی معاصر ایشان مطالعه کردم؛ اما هیچ سوژه داستانی پیدا نکردم. مگر می شود؟ نویسنده اگر نویسنده باشد، با عبور از یک خیابان می تواند چندین سوژه داستانی پیدا کند یا مطالعه درباره هریک از شخصیت های عادی تاریخ می تواند چندین سوژه برای نویسنده ردیف کند، چطور با این همه مطالعه و تفکر درباره امام علی(ع) هیچ سوژه داستانی برای رمانی تاریخی یا حتی امروزی پیدا نکردم؟

کاملا از خودم ناامید شده بودم که یکباره دریافتم، من وسط اقیانوس به دنبال آب می گردم، در اعماق جنگل به دنبال درخت می گردم و همین باعث سردرگمی شده بود.

مطالعه را متوقف کردم که هرچه پیشتر می رفتم بیشتر گم می شدم. به این نتیجه رسیدم که برای نوشتن درباره امام علی(ع) نباید به دنبال موضوع های تاریخی بگردم، بلکه باید از مضمون به موضوع برسم، و امام جلوه گاه همه مضامین الهی و انسانی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و... هستند و من چاره ای ندارم جز این که جرعه ای از این اقیانوس را به مشت وجودی خودم برگیرم که در غیر این صورت غرق شدنم حتمی است.

در این مرحله تصمیم گرفتم با هر یک از اندیشمندان و فضلای دینی روبرو می شوم، بپرسم کدام جرعه از ابعاد وجودی امام علی(ع) را برای نوشتن رمانی بدون تاریخ مصرف می شناسند و توصیه می کنند؟  
در طول یک سال گذشته با چند نفر از فضلای دینی دیدار داشتم که هر کدام پاسخی به این پرسش دادند. همه پاسخ ها برایم تازگی داشت و هر یک توانست چند روز ذهن مرا درگیر کند، اما نتوانست سیرابم کند تا این که شب مبعث حضرت رسول(ص) توفیقی دست داد و به دیدار ولی و فرزند خلف امام علی(ع) رفتم. جمع اندک بود و فضا کاملا فرهنگی و ادبی، گرم و صمیمی. در میان بحث ها و گفتگوها درباره رمان و روایت و سبک و ساختار، من به دنبال فرصت و مجالی بودم تا پرسش اصلی خود را درباره امام علی(ع) مطرح کنم، درعین حال که مات مانده بودم که چطور حضرت آیت الله خامنه ای، روحانی فقیهی که با فقه و اصول و کلام رجال و حدیث سر و کار دارد، رهبری که با موافق و مخالف مواجه است، سیاستمداری که با سیاست داخلی و خارجی درگیر است، الان کنار من نشسته و درباره رئالیسم جادویی و ادبیات پست مدرن صحبت می کند و با نویسندگان حرفه ای درباره تفاوت شیوه روایت در خاطره نویسی و رمان بحث می کند. دوست داشتم سکوت کنم و تنها شنونده باشم، اما اگر چنین می کردم، مجال این دیدار هم به پایان می رسید و من باید بدون گرفتن پاسخ در حسرت دیداری دیگر می ماندم که آیا دست بدهد یا ندهد.

این بود که از فرصت سکوت چند ثانیه ای پیش آمده برای تغییر بحث بهره بردم و پرسش خود را مطرح کردم.

دیدار

دیدار - بخش پیش از دوم

پیش از پرداختن به ادامه موضوع، به دو نکته می خواهم اشاره کنم.

نخست این که درباره تاریخ دیدار اشتباه کردم که به این دلیل پوزش می خواهم. تاریخ دیدار روز سه شنبه نهم آذر 95 و شب شهادت امام رضا(ع) بود که به خطا شب مبعث اعلام کردم و بر اساس همین اشتباه نام کانال را نوشتم که تغییرش یا امکان پذیر نیست یا من بلد نیستم.

نکته بعد دلیل نوشتن یادداشت درباره این دیدار است که به خاطر واکنش های برخی دوستان و مخاطبان عزیز عرض می کنم که به رسم دیرین باید در آغاز می گفتم، اما اکنون در شان نزولش عرض می کنم.  
می پرسند، حالا که چی؟ دیداری با رهبری داشته ای و حالا خودت را لوس می کنی که چی نصیبت شود؟  
عرض می کنم قرار نیست چیزی نصیبم شود، چنانکه تاکنون نشده و البته ضریب هوشی بنده در این زمینه بسیار پایین است. شاید اگر بنده هم موقعیت های بی حساب اقتصادی دستم بود، چنان می کردم که دیگران کردند و الان از بی چادری خانه نشین هستم.

از این رو جرئت ندارم جانماز آب بکشم، در عین حال که به اهل معرفت و زهد غبطه می خورم.  
در دنیایی که خلق الله از همه لحظه های باهوده و بی هوده زندگی شان عکس می گیرند و در صفحه های اجتماعی دنیای بی پایان و البته بی در و پیکر مجازی می گذارند و خرسندند که دریافت هایشان را از لحظه های زندگی با دیگران به اشتراک گذاشته اند و با لایک ها و کامنت هایشان پز می دهند و هل من مبارز می طلبند، فکر کردم چه اشکال دارد که من هم تجربه و دریافت خود را از یک نشست فرهنگی - ادبی با دوستان و جوانان علاقه مند به اشتراک بگذارم، همین!  
البته اگر برخی توضیح بیشتر بخواهند، حرف های جدی تری در این زمینه دارم که چون به موضوع بحث ارتباط ندارد، وقت دوستان دیگر را نمی گیرم.

پاسخ طنز هم دارم که بگویم بعد نوشتن این متن قرار است از سفره انقلاب سهم مرا هم بدهند با برجی در زعفرانیه و مجوز واردات عمده و انحصاری سقنقور و مجوز اختلاس چند هزار میلیاردی و غیره....  
به هر حال از این بحث بگذریم و به موضوع ادبی و فرهنگی خودمان برسیم که از هر چه بگذریم سخن دوست خوش تر است و حرف هایمان را آلوده به موضوع های سخیف نکنیم....

دیدار - بخش دوم

از آنجا که به شیوه طرح پرسش خود از پیش فکر نکرده بودم، بهتر دیدم اصل موضوع را مطرح کنم.  
گفتم: من تصمیم دارم رمانی درباره امام علی(ع) بنویسم و در این زمینه هم چندتا کتاب خوانده ام. چند بار هم به آقاسید (سیدمهدی شجاعی) گفته ام که اگه مجالی پیش آمد، پرسش مرا با شما مطرح کنند. حالا که خودم درخدمتتان هستم، اگر اجازه دهید، عرض می کنم.

ابرویی بالا انداختند که یعنی بفرمایید. و بعد با دقت بیشتری به حرفم گوش کردند.  
گفتم: البته هنوز به طرح داستانی قطعی نرسیده ام، اما به چند مقطع از زندگی امام فکر کرده ام و سوالم این است که کدام ویژگی امام علی(ع) است که می تواند در داستان و رمان محور قرار گیرد و در عین حال برای جامعه امروزمان نیز کارکرد داشته باشد؟

خواستم سکوت کنم تا مجالی برای تامل ایشان فراهم کرده باشم. اما فکر کردم بهتر است تامل ایشان نه در سکوت من که در توضیح کاملترم باشد تا بیشتر با موضوعی که به طور ناگهانی مطرح کردم، درگیر شوند و حتی اگر بشود، فضایی داستانی ترسیم کنم تا در آن فضا به مضمون نزدیک تر شوند.  
گفتم: مثلا یکی از فکرهای اولیه من برای طرح داستانی، مربوط به مقطع شورش مردم، به ویژه مردم مصر علیه خلیفه سوم بود. در آن روزها، امام با وجود انتقادهایی که خودشان به شیوه حکومت پر تجمل خلیفه سوم داشتند و با رفتارهای اشرافیگری وی مخالف بودند، در عین حال با شورش مردم هم مخالف بودند و بسیار تلاش کردند تا مردم را آرام کنند و اختلاف ها را با مذاکره به نتیجه ای مورد پذیرش همه طرف ها برسانند. اما نشد و بالاخره شد آنچه نباید می شد. و مردم بعد از کشتن خلیفه، سرگردان ماندند و سرانجام به سراغ امام رفتند و به اصرار از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرند. در این میان، رفتار امام بسیار جالب است که سعی می کردند مردم را از این کار منصرف کنند و حتی به جای این که برای خود تبلیغ کنند، مردم را تهدید میکردند تا دست از ایشان بکشند و به سراغ شخص دیگری روند. جالب تر این که به جای وعده دادن به مردم، آنها را با عدالت تهدید میکردند که اگر با من بیعت کنید، یقین بدانید، من به عدالت رفتار می کنم و شما مردم تاب عدالت مرا ندارید.

بعد گفتم: فکر کردم این رفتار امام را با تبلیغات امروزین نامزدهای ریاست جمهوری مقایسه کنم که چطور پولهای میلیاردی هزینه می کنند و به مردم وعده های عجیب و غریب از رفاه و رونق می دهند تا بتوانند بر رقیب چیره شوند و بر صندلی ریاست جمهوری تکیه بزنند که به مردم خدمت کنند. آیا واقعا نامزدها این همه پول هزینه می کنند تا به مردم خدمت کنند؟ آیا این روش با سیره امام علی(ع) برابری می کند؟ آیا من باور کنم که این همه هزینه های تبلیغات نامزدها برای خدمت به مردم است؟  
ایشان چشمی نازک کرد و لپی بالا انداخت که یعنی، نه.

و من سکوت کردم و منتظر پاسخ ماندم.

ناگفته نماند که حرف های من با این تفصیل و پرگویی نبود، گرچه به همین کاملی بود، اما هر موضوع را به اشاره ای می گفتم، چرا که در حضور اهل فضل و دانش پرگویی خطاست و به نشانه ای معنای درون آشکار می شود.

البته این تاکید لازم است که پاسخ ایشان را هم نقل به مضمون می نویسم و اگر متن ضبط شده و ثبت شده سخنان آن شب را در اختیار داشتم، به یقین عین سخنان ایشان را می نوشتم؛ سهل است، چنانچه فیلم دیدار را داشتم، به یقین جزئیات بیشتری را به یاد می آوردم و این قدر به ذهن کهنه ام فشار نمی آوردم.  
گفتند:

نه! حیفه...

جوری گفتند که دریافتم، اگر رمانی با این موضوع و مضمون می نوشتم، جفای بزرگی در حق امام علی(ع) کرده بودم. در واقع امام با آن عظمت را برای موضوعی سطحی و بی قدر هزینه کرده بودم.  
و جوری گفتند که دریافتم نوشتن رمان درباره امام علی(ع) بسیار پیچیده تر از روایت تاریخی و مستند درباره ایشان است و مانایی اثر بسته به این است که با روزمرگی های سخیف جامعه ابن الوقت درنیامیزد.  
و جوری گفتند که فهمیدم برای نوشتن درباره شخصیت های بزرگ، پیش از نوشتن باید سطح وجودی خودت را ارتقاء دهی و تا جایی که می توانی باید ارتفاع بگیری تا بتوانی جهان هستی را نه هم سطح آن شخصیت که دستکم نزدیک به نگاه و زاویه دید او ببینی. نمی توانی در ته دره بنشینی و از قله ها بنویسی. در ته دره زاویه نگاه تو محدود است و نمی توانی آنچه را از بالای قله دیده می شود، حتی تصور کنی، چه رسد به دیدن و نوشتن.

(نه! حیفه...) معانی و تفاسیر دیگری هم می تواند برای یک نویسنده داشته باشد که در اینجا مجال نوشتن مفقود است، همان طور که حوصله خواننده.

بعد پاسخ اصلی را گفتند، نه با مکث طولانی و نه تاملی که من تصور می کردم. جوری پاسخ دادند که انگار بارها به این سوال جواب داده اند و من هستم که برای نخستین بار می شنوم.  
جوری گفتند که یعنی پاسخ به این پرسش خیلی ساده تر از آن است که نیاز به این همه طول و تفصیل داشته باشد...

دیدار - بخش سوم

امام علی(ع) از نوجوانی تا شهادت

دوست دارم کلمات انعطاف بیشتری داشته باشند، پس لازم است، روایت صمیمی تر باشد. و برای روایت صمیمی دوست دارم به جای واژه های رسمی در خطاب و اشاره که مرا دور می کند، از واژه های صمیمی تر استفاده کنم.

برای خطاب ترکیب (آقای خامنه ای) را به کار ببرم و برای اشاره از مفرد مذکر حاضر استفاده کنم که جمع مذکر مرا غائب می کند و از حضور می کاهد که حضور هم مراتبی دارد، مانند وجود.  
به هر روی، وقتی آقای خامنه ای شروع به گفتن پاسخ کرد، نگاه از من برداشت تا خطابش به همه باشد.

گرچه پرسش از آن من بود، اما پاسخ به همه تعلق داشت؛ چه آنان که در جمع حاضر بودند و چه آنان که نبودند و بعدها می شنیدند.

نگاهی به دوستان نویسنده انداخت و نگاهی به آن سوی مجلس که حاج آقا مسعود خامنه ای و آقای حسین محمدی نشسته بودند و چند نفر دیگر که نمی شناختم و همگی کنجکاو منتظر پاسخ بودند.  
در همین حال، یکی دو پسر بچه حدود 5-6 ساله آمدند وسط سالن و بی خیال جمع، شادمانه باهم صحبت می کردند. گرچه حضورشان حس نمی شد، اما گرمی دورهمی خانوادگی از جنس مجالس روضه و سفره های نذری را به من منتقل کرد.

بعد هم بی آن که با کسی کاری داشته باشند یا کسی با آنان کاری داشته باشد، چرخی زدند و در همان حال گفتگو رفتند. انگار پی چیزی آمده بودند که نیافتند.  
همین باعث شد، گرفتگی عضلات روحی که در چنین جمع هایی طبیعی است، باز شود و احساس صمیمیت کنم و شاید همین حس صمیمت باعث شد در اینجا به واژه ها و نثر و روایت روان تر احساس نیاز کنم.

تازه دریافتم وجود و حضور کودکان در هستی چقدر مهم و تاثیرگذار است

باز هم تکرار می کنم که پاسخ آقای خامنه ای نقل به مضمون است تا دوستان بعدتر بر من خرده نگیرند.  
گفتند: آنچه در مورد شخصیت امام علی برجسته و بارز است، پایداری ایشان بر حق و حقیقت است. امام از سیزده سالگی همراه پیامبر بودند و از همان زمان که با حق آشنا شدند تا پایان عمر بر حق پایدار ایستادند و هیچ عاملی باعث نشد ذره ای از موضع حق و حقیقت عدول کنند و نیز هیچ چیز نتوانست بر ایشان تاثیر بگذارد تا از حق چشم پوشی کنند.

این پاسخ شاید در نظر نخست ساده به نظر برسد، حتی برای حاضران در جلسه هم عادی به نظر آید، چون مسئله و دغدغه آنان در آن جلسه چنین موضوعی نبود.

اما برای من که از نوجوانی تاکنون درباره امام علی(ع) جسته گریخته خوانده ام و شنیده ام، اصلا ساده و عادی نبود؛ یعنی از کتاب جاذبه و دافعه علی(ع) استاد مطهری که در سال دوم دبیرستان خواندم تا کتاب الارشاد شیخ مفید که اخیرا خواندم. به ویژه در این یکی دو سال اخیر که برای نوشتن رمان تحقیق می کردم و بارها درباره ابعاد وجودی حضرت خوانده بودم و تحلیل های گوناگون را دیده بودم.  
چرا این پاسخ به نظرم ساده نبود؟ عرض می کنم.

این پاسخ شاید برای یک خطیب به عنوان محور سخنرانی جالب باشد یا برای یک پژوهشگر دینی بتواند به عنوان یکی از سرفصل های کتابش انتخاب شود، چنانکه دیده ایم و خوانده ایم. اما برای کسی که می خواهد درباره امام رمان بنویسد، موضوع فرق می کند.

وقتی می گوییم تحقیق درباره یک موضوع باید با هدف تحقیق هماهنگی داشته باشد، به همین معناست که تحقیق درباره امام علی(ع) اگر با هدف نگارش زندگی نامه باشد با هدف نگارش رمان کاملا متفاوت است و تحقیق اول اصلا به کار نویسنده نمی آید. یا تحقیق دانشجویی با تحقیق یک مسیحی در این باره کاملا تفاوت دارد.

از همین روست که نویسنده برای نگارش رمان نمی تواند به پژوهش های دیگران تکیه کند، گرچه می تواند از آنها استفاده کند؛ زیرا اساسا مسیر پژوهش نیز برای نویسنده موضوعیت دارد. مانند سفری که تنها رسیدن به مقصد هدف نیست که مسیر رسیدن نیز اهمیت دارد.

این که چرا این پاسخ برای من جامع و مانع بود و مسیر پژوهش مرا هموار کرد، باید به مقوله مهندسی معکوس اشاره کنم تا بتوانم منظورم را بهتر و دقیق تر تشریح کنم...

دیدار - بخش چهارم

نقد شخصیت داستانی آیت الله خامنه ای در رمانی با جنبه های پست مدرن

وقتی می خواهیم لباسی بافتنی را بشکافیم تا ترکیب رنگ و روش رج زدن نقشه آن را پیدا کنیم، اگر با استفاده از سوزن شروع به شکافتن تک تک گره ها کنیم، حتما ساعتها زمان باید صرف کنیم؛ اما اگر بتوانیم پیش از شکافتن، سرنخ بافت را پیدا کنیم، در کمتر از سه دقیقه میتوانیم لباس را بشکافیم.   
کافیست گره سرنخ را باز کنیم، دیگر نیازی به سوزن نداریم تا بخواهیم تک تک گره ها را بگشاییم. همین که سرنخ را باز کنیم و بکشیم، تمام گره ها یکی پس از دیگری باز می شود. این هم یکجور مهندسی معکوس است.

پاسخ هوشمندانه آقای خامنه ای به پرسش من، همان سرنخ برای باز کردن بقیه گره ها بود. یعنی تمام ابعاد وجودی امام علی(ع) در قیاس با ویژگی ایشان در پایداری بر حق، هم معنا و مفهوم خود را می یافت و هم جایگاه خود را در پیرنگ اصلی داستان پیدا می کرد.

به این ترتیب، ویژگی های به ظاهر متضاد و متناقض با یکدیگر، بر محور حق طلبی امام به راحتی میتوانند در کنار هم قرار گیرند و شخصیت داستانی ما را دچار تناقض روایی نکنند

چون تو نمی توانی شخصیتی طراحی کنی که سیاستمدار چیره ای باشد، در عین حال صداقت داشته باشد. اگر چنین کنی، حتما منتقدان ادبی بر تو خرده خواهند گرفت که سیاست با صداقت قابل جمع نیست؛ اما اگر این دو را بر اساس حق بسنجی، هر دو خصلت اصالت خود را از دست می دهند و تبدیل به عاملی داستانی برای نشان دادن حق مداری شخصیت داستان تو خواهند شد.

پس اگر شخصیت داستانی امام را با ظرافت طراحی کنی، برای نخستین بار توانسته ای کاراکتری داستانی بیافرینی که همه خصلت های به ظاهر متناقض را یکجا داشته باشد، بی آن که اختلال ایجاد شود، که حق طلبی محوری جامع و مانع در تقابل ها و کنش ها و واکنش های کاراکتر توست.  
از همین رو در پایان جلسه و هنگام رفتن از ایشان تشکر کردم که تکلیف مرا با امام علی (ع) روشن کردند. این تشکر نه تعارف بود و نه مجامله، چرا که ایشان سرنخ را دادند و حالا به راحتی می توانم، آنچه در وجود امام تناقض نماست، هم درک کنم و هم بهره داستانی ببرم.

پیدا بود این پاسخ را با شناخت از شیوه های شخصیت پردازی در داستان مطرح کردند. چرا؟ عرض می کنم.

وقتی بحث دیگری درباره شخصیت پردازی داستان مطرح شد و موضوع بحث امام علی(ع) هم تمام شده بود، دوباره به این موضوع بازگشتند و اشاره دیگری کردند که نشان می داد، نه در جایگاه منتقد که در مقام یک داستان نویس به شخصیت پردازی امام می اندیشند.

این ماجرا از بحث درباره نویسنده دیگری شروع شد که آقای خامنه ای را به عنوان یکی از شخصیت های داستانی در رمان خود وارد کرده بود که از قضا من آن کتاب را خوانده بودم و در جلسه نقد کتاب هم درباره اش صحبت کرده بودم و دقیقا به یاد دارم که در آن جلسه نقد، درباره وجوه پست مدرنیستی در شخصیت پردازی آن رمان حرف زده بودم.

آقای خامنه ای نقدی بر شخصیت داستانی خودشان در آن رمان طرح کردند و گفتند:

وقتی مرا به عنوان شخصیت وارد داستان می کنید، مشکلی پیش می آید که دست نویسنده را می بندد. چون شخصیت من هم وجوه مثبت دارد و هم وجوه منفی؛ اما نویسنده یا نمی خواهد یا نمی تواند وجوه منفی مرا نشان دهد. در این صورت شخصیت تک بعدی می شود و خواننده نمی تواند با آن ارتباط برقرار کند، چه پرداخت شخصیت به شیوه پست مدرنیستی باشد یا به روش رئالیسم جادویی در هر صورت کار نویسنده را دشوار می کند.

ایشان به نکته درست و دقیقی اشاره کردند که گرچه نویسنده به شیوه متن بودگی کاراکتر، آقای خامنه ای را وارد داستان خود کرده بود، ارتباط خواننده با این شخصیت داستانی که از قضا خواننده به خوبی او را می شناسد و به تعداد خوانندگان کتاب تکثیر شده است، اهمیت پیدا می کرد.

پاسخ نویسنده نیز نشان از شناخت دقیق و همه جانبه او نسبت به عناصر داستان و شگردهای متنوع روایت و شخصیت پردازی داشت. و البته این پاسخ برای من نیز کلاس درس بود. هم در توضیح و تشریح موضوع و هم در پاسخ به نکته ای که به درستی مطرح شده بود.

اما مهمتر و درس آموزتر از همه این بود که نویسنده بدون اظهار فضل و دانشی که من از او سراغ دارم، شروع به صحبت کرد. او به خوبی می توانست با تسلط کامل درباره عنصر داستانی که برای آفرینش کاراکتر داستانی آقای خامنه ای بهره گرفته بود، به تفصیل سخنرانی کند، چنان که استاد در کلاس درس. اما نکرد، و به جای پرداختن به تئوری های داستانی، بحث را از مصداق به مفهوم هدایت کرد تا ضمن پاسخ، ادب نگاه داشته باشد. ادب؛ مفهومی که به شدت مورد نیاز جامعه، به ویژه جوانان است و متاسفانه مرز جسارت و ادب مفقود مطلوب امروز ماست که بی ادب محروم ماند از لطف حق...  
  
دیدار-بخش پنجم

تشکری: نقش آفرینی پویای حضرت آقا در برنامه های فرهنگی روشنفکران مذهبی در دوران پهلوی  
مفتون و فیروزه رمانی است در دو جلد؛ نوشته سعید تشکری که انتشارات نیستان منتشر کرده و با استقبال خوبی روبرو شده است.

این رمان به حوادث دوران انقلاب اسلامی در سال های1355 تا 1357در مشهد می پردازد.  
مهم ترین وقایع تاریخی یادشده در رمان مفتون و فیروزه عبارتند از کشتار مردم به دست عوامل رژیم پهلوی در تاریخ 23آذر سال1357، تحصن پزشکان، ورود آیت الله خامنه ای به این تحصن و...  
داستان از اینجا شروع می شود که مفتون به همراه داریوش دانشگر و طیبه عزتی می خواهند وقتی آقاسیدعلی بر می گردد، نمایشی آماده کنند تا او بیاید و اجرای نمایش را ببیند.

دانشگر در این داستان به عنوان روشنفکر دینی می خواهد نمود پیدا کند ولی او به شدت خود خواه و دیکتاتور است.

اولین نشانه های روشنفکری دینی در او شکل گرفته و قرار است نماینده این گروه باشد؛ اما دیکتاتوری در او وجود دارد، برای همین مفتون بر عیله او عصیان می کند.

تشکری درباره نقش آفرینی آیت الله خامنه ای در این رمان گفته است: حضرت آقا زمانی که در مشهد بودند، به دلیل فراگیر بودن ارتباطاتشان، یک جریان فکری قوی را در مشهد رهبری می کردند که میان روحانیان و بازار و روشن فکران و مردم گسترش یافته بود. این ارتباط در رمان من از منظر ارتباط ایشان با روشن فکران زمان خود در مشهد به نمایش درآمده است که حتی منجر به حضور ایشان به همراه شهید هاشمی نژاد در برنامه های فرهنگی از جمله تئاتر در مشهد شد. ایشان با نام و عنوان اصلی خودشان در این رمان حضوری ثابت دارند و در آن نقش آفرینی می کنند و نکته درخورتوجه، تاثیرگذاری این شخصیت بر دیگر شخصیت های داستان است که ازقضا به شکلی بسیار پویا صورت می گیرد، تاجایی که حتی می توان ایشان را قهرمان اصلی این رمان دانست.

تشکری وقتی در دیدار اخیر با رهبری شروع به گفتگو کرد، می دانست که آقا رمان مفتون و فیروزه را مطالعه کرده اند؛ چون از مفتون و فیروزه خیلی تعریف کردند و گفتند:

جای خالی مفتون و فیروزه به شدت احساس میشد.

بعد به برخی جزئیات رمان اشاره کردند و درمورد حوادث آن سالها با آقای تشکری به گفتگو پرداختند که امیدوارم اصل این گفتگو در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

بعد که آقا نقد خود را درباره کاراکتر داستانی خود در رمان مطرح کردند، آقای تشکری در پاسخ به جای تشریح تئوری های ادبی به ذکر خاطره ای بسنده کرد و گفت:

بعد از انتشار کتاب و توزیع در مشهد، کسانی که آن سالها را درک کرده بودند و با حضرت عالی هم مراودات و مناسباتی داشتند، از کتاب خیلی استقبال کردند و حتی یکی از کسبه قدیم، چندین جلد از کتاب را خریده بود و به دیگران هدیه می داد و تا کتاب تمام می شد، دوباره می خرید که هدیه بدهد.  
آقای تشکری با ذکر این خاطره درواقع به یکی از عناصر داستانی مهم اشاره کرد. این که مخاطب داستان با شخصیت آقاسیدعلی ارتباط حسی خوبی برقرار می کند، مصداق عنصر باورپذیری در پرداخت شخصیت است.

در همین لحظه، من هم کم طاقتی کردم و گفتم، این خاطره نشان می دهد که شخصیت آقاسیدعلی در این رمان باورپذیر شده است.

آقا گفتند: بله، باورپذیری نکته مهمی است و اگر این شخصیت در ذهن مخاطب باورپذیر شده باشد، قابل قبول است.

بنابراین می توان شخصیتی را فقط با وجوه مثبت وارد داستان کرد، به شرطی که باورپذیر از کار دربیاید که در مفتون و فیروزه با توانمندی نویسنده، این اتفاق افتاده است.

در جلسه نقد مفتون و فیروزه در خانه کتاب من هم در همین زمینه صحبت کرده بودم و به خاطر دارم که گفتم: فضاسازی رمان با پاییز شروع می‌شود. پاییزی که در آن چراغ‌های خیابان خاموش‌اند. در واقع این سرد بودن، یک کهن‌الگو برای بیان دلمردگی و تاریکی است. در همان فصل اول نویسنده شخصیت آقا سیدعلی را وارد داستان می‌کند که همان آیت‌الله خامنه‌ای است. نویسنده ابعادی از شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای را می‌شناسد؛ اما شخصیت‌سازی در این اثر نه رئالیستی که پست‌مدرنیستی است و شخصیت آقا سیدعلی حاصل رفتار گفتمانی ایشان در همان سال‌هاست، در واقع نویسنده این شخصیت را همان‌قدر معرفی می‌کند که در آن دوره تاریخی کارکرد فرهنگی-هنری برای گروه تئاتر دینی در مشهد داشته است.

به هر حال، در میان بحث شخصیت پردازی و ابعاد مثبت و منفی کاراکترهای داستانی، آقا دوباره رو به من کردند و به موضوع امام علی(ع) بازگشتند و گفتند: البته در مورد شخصیت های معصوم، قضیه فرق می کند. مثلا نمی شود شخصیت امام علی(ع) را با همه ابعاد وارد داستان کرد؛ یک راهش این است که از طریق شخصیت های نزدیک به امام، ورود کنید. مثلا از طریق مالک اشتر به امام بپردازید.

این هم نکته کلیدی دیگری درباره رمان امام علی(ع) بود که ایشان دقیقا در مقام یک داستان نویس به آن اشاره کردند.

دیدار-بخش ششم

پرسشی درباره تقریظ های رهبری بر کتابهای خاطرات

ادبیات داستانی اتمسفر غالب جلسه بود و به نظر می رسید از این بابت همه خشنودند، هم نویسندگان و هم رهبری که پیدا بود بیش از ما انرژی بحث و گفتگو داشتند و حتی گاهی فضا را به سمت مباحث چالش برانگیز می کشاندند. و هم دوستان دیگر که در آن سوی مجلس روبروی نویسندگان نشسته بودند و با دقت مباحث را دنبال می کردند و گاهی حس می کردم بدشان نمی آید وارد بحث شوند، اما نمی خواستند زمان جلسه را که متعلق به نویسندگان بود، اشغال کنند و به همین دلیل به احترام دوستان نویسنده سکوت کرده بودند و فقط شنونده بودند.

رهبری یکی دوبار تلاش کردند بحث را چالشی کنند، اما وقتی از نویسندگان پاسخی نگرفتند، ادامه ندادند. شاید نخستین جلسه اختصاصی با نویسندگان هنوز مانند جلسه هایی نشده که با شاعران دارند، گرچه به نظر می رسد ماهیت این دو جلسه با یکدیگر تفاوت داشته باشد. نویسندگان موجوداتی جدی هستند و شخصیت خودشان هم مانند کاراکترهای داستانی شان پروبلماتیک است؛ در نتیجه نمی توانند شنگی شاعرانگی داشته باشند. البته به استثنای خودم که نه تنها جدیت نویسندگان را ندارم، بلکه از اساس نویسنده نیستم، چه برسد به جدی بودن و پروبلماتیک بودن.

در پرانتز عرض کنم که پدربزرگ مادری بنده ملای ده در طالقان بود و دفتر شعری هم داشت که همه عرفانی و دینی و البته شعرهایی بود بی شاعرانگی؛ اما شنگی شاعرانه را داشت که برای من به ارث گذاشت. پدربزرگ پدری ام هم واقعا عارفی جدی و حتی کمی خشن بود که جدیت و خشونتش را برای برادرم به ارث گذاشت که تمام رشته های رزمی را یاد گرفت، بیهوده. والان مترجمی توانمند و رزمی کاری از کار افتاده است. حالا شما قضاوت بفرمایید آیا از این خاندان نویسنده جدی بیرون می آید؟! به همین دلیل هم در آن جلسه فقط به دنبال شترهای خودم بودم و پاسخی که درباره امام علی(ع) گرفتم، برایم کفایت می کرد.

به هر حال، شان جلسه آن گونه نبود که نویسندگان بخواهند وارد گله های کلان فرهنگی و هنری شوند، چرا که می دانستند رهبری بیش و پیش از آن که شخصیتی سیاسی باشند، خودشان یک معترض فرهنگی هستند و آمادگی دارند ساعت ها در این زمینه بحث و گفتگو کنند. چنان که یکی از نویسندگان به صراحت تعریضی به تقریظ های رهبری بر کتاب های خاطرات انقلاب و دفاع مقدس وارد کرد و استدلالش این بود که این تقریظ ها باعث شده تا ادبیات داستانی دفاع مقدس و انقلاب و ادبیات دینی به نفع خاطره نویسی عقب نشینی کند.

البته کسی تردید ندارد که جمع آوری و تبیین و تبویب مستندات، خاطرات و اسناد کتبی تاریخ شفاهی و کتبی دفاع مقدس و انقلاب از ضروری ترین اقدامات اجرایی برای جلوگیری از تحریفهای تاریخی کشور به شمار می‌رود. همه اینها در قالب گردآوری خاطرات پایین‌ترین سطوح نیروهای درگیر در جنگ تا بالاترین فرماندهان و سیاست‌مداران تصمیم گیرنده در عرصه دفاع مقدس را شامل می‌شود. سندهای گوناگون مکتوب در نهادهای نظامی، دولت های وقت ایران و عراق و سندهای مجامع بین‌المللی را نیز به این مستندات بیفزاییم. همه اینها در آیندة دور و نزدیک که روایت‌گران تاریخ برآن می‌شوند تا مقطع تاریخی دهة شصت ایران را بنویسند، به عنوان سندهای تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرد. هیچ مدیر فرهنگی، نظامی و سیاسی و نیز هیچ نویسنده و ناشر و روزنامه‌نگار و رزمنده و جانباز و آزاده و خانواده شهیدی نسبت به این ضرورت تردید ندارد. امّا...

اشکال و تردید و پرسش و گاه اعتراض از جایی آغاز می‌شود که بزرگ‌ترین نهادهای فرهنگی دفاع مقدس به لحاظ بودجه و امکانات و قدرت تصمیم‌گیری و اجرا نه تنها همة توان خود را صرفا در جهت گردآوری خاطره به کار می‌گیرند، بلکه در مقابل شکل‌های دیگر روایت دفاع مقدس و انقلاب-مانند رمان- مقاومت می کنند و اگر با دیدگاه خودشان همخوانی نداشته باشد، حتی مقابله می‌کنند و مانع می تراشند.

البته این موضوع ها در سوال نویسنده ما مطرح نشد و به نظر من نویسنده سوال خود را ناقص طرح کرد و پاسخ رهبری به همین سوال ناقص، از نظر من کاملا حرفه ای بود که اگر نبود، با روحیه چالشی که از آن نویسنده سراغ دارم، قانع نمی شد و قطعا بحث را ادامه می داد که نداد....

دیدار-بخش هفتم

اگر تو رهبر باشی، چه انتظاری از نویسندگان داری؟

آقا در پاسخ گفتند: اعتراض شما قابل قبول نیست، چون خاطره نویسی هیچ ارتباطی با داستان نویسی ندارد و آنها دو ژانرجداگانه هستند. تایید و تقریظ بر خاطرات به هیچ وجه به معنی نفی رمان و داستان نیست. کما این که هر وقت رمان خوبی منتشر شده بنده حمایت کردم، نمونه اش همین کتاب نامیرا که بارها گفته ام کار خوبی است و به همه توصیه کرده ام آن را بخوانند. اما درمورد خاطره نویسی درباره دفاع مقدس و انقلاب همیشه تاکید داشته ام که با جدیت انجام شود و بنده در زمینه انقلاب و دفاع مقدس تعصب دارم. حالا تعصب خوب است یا نه من نمی دانم ولی در این زمینه تعصب دارم. وقتی همه قدرتهای استکباری به انقلاب و دفاع مقدس حمله می کنند، ما باید ایستادگی کنیم. شما نگاهی به همین خاورمیانه بیندازید که چطور همه را به جان هم انداخته اند؛ شیعه با سنی، شیعه با شیعه، سنی با سنی اختلاف می اندازند تا مسلمانان را ضعیف کنند....

چرا پاسخ ایشان مرا به فکر واداشت؟

از یک سو در این اندازه می دانم که وقتی رهبر باشی نمی توانی به موضوع های کلان فکر نکنی، نمی توانی به دلیل سوء استفاده چند ناشر تصمیم های کلان را تغییر دهی، تازه اگر موضوع سوء استفاده مطرح می شد!

از سوی دیگر وقتی رهبر باشی می کوشی به نویسندگانی که به عنوان بخشی از بدنه روشنفکر جامعه با تو جلسه دارند، یادآوری کنی که فکر و دیدگاه خود را توسع ببخشند و با نگاهی کلان و منظری وسیع به موضوع های فرهنگی و سیاسی نگاه کنند. وقتی رهبر باشی، همان طور که از نویسنده انتظار داری در ترسیم شخصیت داستانی تو به هر دو وجه مثبت و منفی نگاه کند، نیز انتظار داری از جهان پیرامون خویش تحلیل جامعی داشته باشد.

به هر حال، پاسخ حضرت آیت الله خامنه ای به یک پرسش به ظاهر ساده که رنگی از آسیب شناسی هم داشت، چند وجه دارد. البته من در جایگاهی نیستم که بخواهم سخنان ایشان را تفسیر کنم؛ تنها برداشت شخصی خود را از این پاسخ فنی عرض می کنم.   
اشاره ایشان به این که ساختار روایت در خاطره و داستان و رمان کاملا با یکدیگر متفاوت است و ارتباطی به یکدیگر ندارند، علاوه بر نگاه فرمی به این دو ژانر روایت، به نظرم بر نکته مهمتری تاکید می کند که به ماهیت نویسندگی مربوط می شود. به این معنی که نویسندگی صرفا در بازی کلمات و بازی زبانی محدود نمی شود.

بلکه نویسنده باید صاحب تفکر و اندیشه باشد و اساسا خودش باید به شناختی فلسفی و عرفانی از هستی رسیده باشد و این شناخت او را به شهود و شعوری رسانده باشد تا بتواند تحلیل درستی از روابط پیچیده هستی ارائه دهد.

در همین جلسه ایشان یک بار گفتند که بنده این ماجرای رئالیسم جادویی و جریان سیال ذهن و مقوله پست مدرنیسم را نمی فهمم.

براشت خیلی سطحی است که فکر کنیم سخن ایشان همان معنای ظاهری را دارد. برداشت من این است که ایشان معتقدند نویسنده حتی برای ترسیم دنیای موجود و روابط پیچیده انسانی نیاز به شناخت و شعور و شهود دارد که بدون اینها نه رئالیسم جادویی و جریان سیال ذهن و نه وجوه پست مدرن به کارش نمی آید و همگی بازی و ادای بی معنی خواهد بود.

برخی معتقدند، وظيفه نويسنده نشان دادن روابط پيچيدة انساني و حتي روابط انسان با طبيعت و يا اشياء در دوره‌هاي گوناگون است و هيچ تعهدي براي ترسيم دنياي مطلوب ندارد. اما نكتة مهم اينجاست که نشان دادن اين روابط پيچيده هم مستلزم شناخت فلسفی و عرفانی از جهان و مستلزم داشتن تفكر نويسنده است.

گرچه ماهیت تفکر و اندیشه در عرصه رمان با فلسفه متفاوت است. چرا که اندیشه در داستان شکلی از پرسشگری و جستجو و قیاس به خود می گیرد و در همین مقایسه ها شخصیت و ماجرا شکل می گیرد. اما به هر حال باید این شهود و شعور در نویسنده ذاتی شده باشد و به تحلیل و نگاه گسترده ای نسبت به هستی و انسان رسیده باشد، وگرنه جز تصنع و بازی با کلمات حاصلی نخواهد داشت.   
اساسا در مقوله زیبایی شناسی نیز هرگاه فرم و محتوا با یکدیگر هماهنگ باشند و در اثر هارمونی ایجاد کرده باشند، اثر زیبا جلوه می کند.

در داستان کربلا نیز زیبایی در همین هماهنگی فرم و محتوا و در همین مقایسه های ایثار و از خود گذشتگی است که به حد نهایی خود می رسد.

به هر حال نویسنده و فیلسوف هر دو می کوشند که منظری از جهان را به ما نشان دهند كه تاكنون از ديد ما پنهان بوده، اما بايد خود منظري داشته باشند و اندازة وجودی انسان را بشناسند تا بتوانند جهان و نظام موجود در آن را بشناسانند...